

مدرنیسم ادبی

نظری اجمالی به

و برخی از عوامل فرهنگی مؤثر بر آن

مقدمه

مدرنیسم (modernism) ادبی به جنبشی اطلاق می‌شود که در حدود سال‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۴۰ در اروپا به راه افتاد. گرچه این حرکت تنها به حیطه ادبی محدود نمی‌شود و در تمام جهات زندگی انسان اروپایی اثرگذار بوده است، عنوان «مدرنیسم» در اغلب منابع، در ذیل «ادبیات» جای می‌گیرد. مدرنیسم از ریشه لاتین modo، به معنای «زمان حال» یا «هم‌اکنون» به دست آمده است؛ به طوری که ازرا پاوند (Ezra Pound) از مدرنیسم به عنوان «بودن در زمان حال» یاد می‌کند و ناقد دیگری می‌گوید: «مدرنیسم، نو کردن سنت است». میان مدرنیسم و مدرنیته (modernity) تمایزی می‌باید قایل شد؛ مدرنیته از عصر رنسانس آغاز گشته و تا قرن هجدهم ادامه می‌یابد و به عصر روشنگری منتهی می‌گردد. این روشنگری در اروپا بر رسته از نوعی بی‌اعتمادی نسبت به مذهب مسیحیت بوده و رنه دکارت نیز اثرگذارترین اندیشمند این دوران در شمار آورده شده است.

همان طور که در ابتدا گفته شد، «مدرن» شدن در تمامی سطوح جامعه اروپایی اتفاق افتاد. این جنبش کاملاً اروپایی است؛ چراکه برخی از صاحب‌نظران، دیگر جوامع، حتی آمریکا را مدرن‌ستیز می‌دانند. برکنده شدن از سنت‌ها، مهم‌ترین دغدغه کُنشگران و کارگزاران مدرنیست بود که از آن جمله، سنت‌های موردقبول در عصر ویکتوریایی

ترجمه و تألیف: مجید اوجدیان*

محمد غفاری**

«در دسامبر ۱۹۱۰ یا کمی پس یا پیش از آن، جهان دگرگون گشت».

ویرجینیا وولف

انگلستان و حاکمیت مسیحیت و در رأس آن، دستگاه پاپ است. اخلاق‌زدگی جامعه اروپایی و کم‌رنگ شدن قدرت دستگاه پاپ، به این برکنندگی شتاب بخشید. به‌واقع، می‌توان گفت نویسندگان مدرنیست این سنت‌ستیزی را از اسلاف رمانتیک خود به ارث برده‌اند؛ مگر نه اینکه آنها هم مثل مدرنیست‌ها علیه سنت‌های کلاسیک، با آن ضوابط سفت و سختش مقاومت ورزیدند؟

دهه واپسین قرن نوزدهم، زمان انقضای ارزش‌های جاافتاده در اروپا شد؛ ناظر بر این مدعا، جمله معروف نیچه است که خبر از «مرگ خدا» می‌دهد. این مرگ، کنایه از مرگ ارزش‌های قرن نوزدهمی، استعاره از پایان رؤیای حقیقت‌گایی و نشانه‌ای است از آغاز دورانی نو. ارزش‌گذاری نوینی که نیچه و دیگر مردان اندیشه معاصرش، مانند مارکس، داروین، فروید و سوسور، موجب ایجاد آن می‌شوند، مدرنیسم در ادبیات را، همچون دیگر سطوح جامعه اروپا در پی دارد. این تأثیر، در آثار ادبی این دوره به وضوح دیده می‌شود. با خوانش سنجشگرانه اشعار ویلیام باتلر ییتس (Yeats)، رمان‌های جیمز جویس و نوشته‌های ویرجینیا وولف، می‌توان این واقعیت را دریافت.

ادبیات مدرنیستی به‌خوبی افاده معنا می‌کند؛ بدین‌صورت که اگر قصد مطالعه این عصر را داشته باشیم، می‌توانیم به آثار ادبی‌اش رجوع کنیم و این آثار، چونان آینه‌های، تمامی عقاید و افکار این دوره را به وجه احسن بازمی‌تاباند. اوج کاری مدرنیسم را می‌توان در دهه بیست، با انتشار *اولیس (Ulysses)* جویس، *خانم دالووی (Mrs. Dalloway)* وولف، در جست‌وجوی *زمان از دست‌رفته* مارسل پروست (Marcel Proust)، و *سرزمین بی‌حاصل (The Waste Land)* تی. اس. الیوت دید. ازرا پاوند با بررسی نقادانه آثار جویس و الیوت و رویکرد به جریان سیال ذهن و شعر آزاد، کمک بزرگی به استقرار ادبیات مدرنیستی نمود. وی در نوشته‌هایش اهمیت فراوانی برای تغییر شیوه‌های روایت قائل شد. این تغییر در شیوه روایت و کاربرد تازه زبان، نشانی دیگر از مدرنیسم بود.

با اینکه ادبیات مدرنیستی را در حد فاصل واپسین دهه قرن نوزدهم میلادی و پایان جنگ دوم جهانی قرار می‌دهند، تأثیر آن، به‌ویژه در مسائل مربوط به «زبان»، در زمانه ما نیز مشهود است و گفته مدرنیست‌ها مبنی بر «بودن در زمان حال» را تعبیر می‌کند. پس از ذکر این مقدمه مختصر، در ادامه به بررسی اجمالی مهم‌ترین عوامل فرهنگی ایجادکننده و نیز بارزترین مشخصه‌های مدرنیسم ادبی می‌پردازیم.

عوامل فرهنگی مؤثر بر مدرنیسم ادبی

از مهم‌ترین مواردی که ادبیات نخستین دهه‌های قرن بیستم با تکیه بر آنها «مدرن» خوانده می‌شود، می‌توان به این ترتیب نام برد:

۱. فقدان زمینه هستی‌شناسی (ontological)، به معنی عدم وجود زمینه‌ای قابل‌شناخت و قابل‌اعتماد از هویت و ارزش. در اینجا به برخی از نکات مرتبط با این موضوع می‌پردازیم:

۱-۱. چالش‌های فراروی معارف قرن بیستم و موضع محکم آنها مبنی بر توانایی تبیین و توضیح تمام هستی؛ این چالش‌ها به‌تبع نگاه قرن نوزدهمی به علوم پیش آمدند؛ افسون‌زدگی انسان قرن نوزدهمی و تداوم آن تا ابتدای قرن بیستم، باعث پیدایی نوعی اعتماد به نفس کاذب در انسان اروپایی گردید. این اعتماد به نفس کاذب هم البته دیری نپایید. بروز دو جنگ جهانی و دیگر پیشامدهای ناگوار ناشی از اشتباه‌های رهبران سیاسی اروپا، که آنها هم از این افسون‌زدگی سهم می‌بردند، خطی بطلانی بر این اعتماد به نفس کاذب کشید. جایگزینی قوانین فیزیک کلاسیک با قوانین فیزیک جدید و ایجاد رویکردی نسبی‌باور در مقابل تعاریف هستی نیز ضربه دیگری بر معارف قرن نوزدهمی وارد ساخت. اکثر فلسفه‌دانان، ریشه‌های مدرنیته را در اصل روشنگری می‌دانند؛ یعنی زمانی که عقاید دکارت در رد حکومت کلیسا و جایگزینی حاکمیت علم به جای کلیسا، در شعور مردم فراگیر شد. از سوی دیگر، کلام معروف ایمانوئل کانت مبنی بر «عزم تفکر» (Sapere Aude!) نیز شعار عصر روشنگری گشت (ر. ک. به: Foucault ۱۹۸۴: ۵-۳۲).

۲-۱. در کتاب *مدرنیسم به‌منزله مسئله‌ای فلسفی* (۱۹۹۹)، رابرت پپین (Robert Pippin) نشان می‌دهد که چگونه مدرنیته با اعتماد فراوان به قدرت حاکمیت علم، تعریفی تماماً علمی از انسان و طبیعتش ارائه می‌دهد و در نهایت نیز با نوعی فرگشت (evolution) رمانتیسیسم را درون خود می‌پرورد. در نظر پپین، این فرگشت به مثابه بازگشت به ارزش‌های قرون وسطایی نیست؛ بلکه نوعی بازنگری در ارزش‌گذاری‌های خود عصر روشنگری است. به زعم وی، متفکران عصر مدرنیته، از شارل بودلر تا نیچه و دیگران، به گونه‌ای افراطی، میراث مدرنیته را با درس‌هایی در هم می‌آمیزند که از رمانتیسیسم برگرفته‌اند. بنا به عقیده پپین، مشکل بزرگ مدرنیته این بود که به اندازه کافی مدرن نبود. این دلیلی است که ارزش‌گذاری مجدد مدرنیسم، به بازتابی از پروژه ناتمام روشنگری و مدرنیته بدل شد.

۳-۱. صنعت‌گستری (industrialization) و پی‌آمد آن، جدافتادگی افراد از چهارچوب‌های روحانی- جسمانی پیشین خود؛ انقلاب صنعتی که در قرن هجدهم آغاز شد، در قرن نوزدهم سرعتی بی‌حد و حصر یافت؛ به‌طوری‌که این گسترش صنعت، اثری عمیق بر انسان قرن نوزدهمی گذاشت. پیدایش اتحادیه‌های کارگری و به دنبال آن، پیدایش ادبیات خاص این طبقه و متفکران جهان صنعتی، یکی از این تأثیرات بود. جایگزینی ارزش‌های جهان صنعتی با روابط سنتی کار در جامعه اروپایی، سبب ایجاد خلالتی شد و همه این روابط، دنیای جدید را برانداخت.

۴-۱. هم‌آیی عقاید مسیحی و نظام سرمایه‌داری؛ در پی این هم‌آیی، شاهد پیدایی نوعی اخلاق‌باوری توأم با ظاهرسازی هستیم. در قرون وسطا، هم‌آیی کلیسا و دربار را ناظر بودیم و از اثرهای زیانبار این هم‌آیی نیز کمابیش مطلعیم. بازخوانی پرونده قرون وسطا در اینجا دلیلی ندارد؛ اما داشتن این پیش‌زمینه در مطالعه کلیسای اواخر قرن

نوزدهم و ابتدای قرن بیستم، خالی از لطف نیست. برخلاف تصور عامه، نظام سرمایه‌داری نیز محتاج مشروعیت است. در اروپا بخشی از این مشروعیت را کلیسا بر عهده گرفت. با وجود این واقعیت و در نظر گرفتن پیدایش دو قطب سرمایه‌دار و کارگری، چالش بین این دو، اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. حال با هم‌آیی کلیسا با سرمایه‌داران، بدین‌ی متفکران جامعه کارگری نسبت به کلیسا چندان هم عجیب نیست.

۵-۱ دید انتقادی به متون مقدس و به دنبال آن، چالش‌هایی که برای رمزگشایی این متون به وجود می‌آید: رویکردهای جدید به ادبیات و همین‌طور به کتاب مقدس، شکستگی تقدس این متون را در پی داشت. ناقدان ادبی، همچون یک جراح یا زیست‌شناس قرن نوزدهمی، با بی‌اعتنایی به کتاب مقدس، به کالبدشکافی متون دینی دست زدند، مطالب و مضامین موجود در آنها را موشکافانه ریشه‌یابی کردند، به تمام دیوارهای آن سر کشیدند و زبان‌شناسان هم کلمه به کلمه این متون را بررسی کردند. یافته‌های جدید هرمیوسی، عقاید دنیایی مذهبی اروپا را بیش از پیش لرزاند.

۶-۱ همه‌گیر شدن نظریه فرگشت (تکامل): داروین با اینکه تا آخر عمر یک مسیحی معتقد ماند، اما به زعم بسیاری از صاحبنظران، کوبنده‌ترین ضربه را به کلیسا وارد ساخت. روایتی در تاریخ ثبت شده است که مناظره یکی از مردان کلیسا و یکی از پیروان داروین را حکایت می‌کند. مرد کلیسا، ساده‌لوحانه چنین اظهار می‌کند که عقاید داروین، نسب انسان به بوزینه‌ها را می‌رساند. طرف مقابل با پاسخی کنایه‌آمیز، رسیدن نسبش به بوزینه‌ها را آبرومندان‌تر از رسیدن نسبش به مردان کلیسا می‌داند. همه‌گیری نظریه فرگشت، اثر عظیمی نیز بر دیگر حیطه‌های زندگی مردم اروپا داشت؛ از یک سو، ناامیدی خیل عظیمی از سرچشمه آفرینش، و از سوی دیگر، نگاهی امیدوارانه به سیر تکاملی و جلو رنده زندگی انسان. جایگزینی سیمای چارلز دیکنز با سیمای داروین روی اسکناس ده‌پوندی در ۱۸۸۹، نشان از اهمیت دوباره داروین داشت. در همین سال، گرانت آلن (Grant Allen)، زیست‌شناس و پژوهنده، ابراز داشت: «امروز، همه‌جا سخن از نظریه فرگشت است؛ مانند الکتریسیته، حقوق زنان و مسئله شرق».^۲ (به نقل از: Grant ۱۸۸۹: ۶۳۱) اهمیت کار داروین چنان بود که تامس هاگسلی (Thomas Huxley)، در کتاب‌گزار (review) منشأ انواع داروین می‌نویسد: «من تا به حال اثری به این محکمی و حساب‌شدگی و با این میزان تأثیر سراغ ندارم... که پس از گذشت دوره‌های مختلف، بر ارزشش افزوده شود» (همان: ۷). از این رهیافت داروین بسیاری از متفکران دیگر هم استفاده کردند، که مارکس یکی از آنهاست؛ همان‌طور که داروین قوانین مربوط به فرگشت زیست‌شناسی موجودات زنده را کشف کرد، مارکس قوانین مربوط به فرگشت تاریخ بشر را بسط داد. همچنین نیچه فیلسوفی داروینیست است؛ در آثار وی نظریه فرگشت چنان سایه‌ای، همه‌جا به چشم می‌خورد.

۷-۱. عنصر شانس (chance) در نظریه فرگشت از اهمیت فراوانی

برخوردار است. تأثیر این نظریه را بیش از هر جا، در ادبیات می‌توان شاهد بود. رویکرد هیپست‌ها (Happists) در ایجاد نظام هستی و خلقت، ناشی از این نظریه است. نوشته‌های تامس هاردی، به‌خصوص شعر معروفش، «هپ» (Hap)، نمونه‌ای از این رویکرد است.

۸-۱. پیدایش شناخت از دیگر فرهنگ‌ها: این فرهنگ‌ها با داشتن تمایز از یکدیگر، جهان‌بینی محکمی داشتند. مطالعه گسترده ملت‌ها و فرهنگ‌های مستعمره توسط پژوهندگان اروپایی و انتشار نتایج این پژوهش‌ها در محافل علمی اروپا، باعث تمایل اروپاییان به فرهنگ‌های بیگانه شد. این تمایل، در ادبیات نیز بازتاب پیدا کرد؛ به طوری که در کارهای ادبی دوره مدرنیسم می‌توان ردپای اندیشه‌هایی چون بوداییسم و حتی ثنویت ایران باستان را مشاهده کرد. پیدایش اندیشه‌های پسااستعماری در مستعمره‌های دولت‌های اروپایی نیز یکی دیگر از پی‌آمدهای این مبادله فرهنگی بود.

۲. تغییر در عقاید فلسفی: تعریف واقعیت از امری درونی، متغیر و مبتنی بر دلیل عینی به امری ارزش‌گذاری شده از خارج و مدلول خواست قدرت تغییر کرد. انتشار نظریه‌های جدید جامعه‌شناسی، نظیر نظریه تن و دیگر اندیشمندان این عصر، و تأکیدشان بر محتومیت قوانین اجتماعی، موجب ایجاد نوعی شوک در اروپا گردید. نظام ارزش‌گذاری نیز به تبع این اندیشه‌ها تحول یافت. دیگر نظام‌های فردادی (سنتی) در بافت جدید، کارکرد مناسبی از خود نشان نمی‌داد و جایگزینی‌اش ضروری می‌نمود. یکی از مشکلاتی که بر سر راه پژوهشگران برای مطالعه ارتباط میان مدرنیسم و فلسفه پیش می‌آید، این است که بیشتر کسانی که اندیشه‌های مدرنیسم را در هنر و ادبیات قرن ۱۹ و ۲۰ پایه‌ریزی کردند، خود عقاید ضد مدرنیستی داشتند. جویس را می‌توان به عنوان یک نمونه ذکر کرد. از سوی، لئو برسانی (Leo Bersani) بر این باور است که وجود عقاید قرن نوزدهمی در کارهای جویس، باعث قرار گرفتن او در رده پیشا-مدرنیست‌ها (pre modernists) می‌شود (Bradshaw, ۲۰۰۶: p. ۹)، و از سوی دیگر، ولدون ثورنتون (Weldon Thornton) می‌گوید کارهای جویس، ثنویت (dualism) دکارتی و ارزش‌های عصر روشنگری را به چالش می‌کشد، که این امر، نشان از اندیشه‌ای ضد مدرن دارد.^۳ همین‌طور ویکو (Vico)، به گفته مارک لی لا (Mark Lilla)، به علت رد عقاید دکارتی و معارف مدرن و روی آوردنش به اسطوره، ضد مدرن است؛ اما هانس بلومبرگ (Hans Blumenberg) او را یکی از متفکرانی می‌داند که با برخورد قاطعانه‌اش با اندیشه‌های پساقرون‌وسطایی، به فهم اهمیت دوره مدرن کمک نمود.^۴ این موارد و سؤالات پی‌آیندشان، این موضوع را خاطر نشان می‌سازد که ما نمی‌توانیم با اطمینان، درآیند (مدخل) مدرنیسم را در حیطه‌های مختلف، از جمله ادبیات و فلسفه، یکسان بگیریم؛ محض نمونه، Modernismo در اسپانیا با سمبولیسم فرانسه و انگلیس حدوداً یکسان است. بلومبرگ در این باره به مدرنیسم در دین اشاره می‌کند.

مدرنیسم در ادب

وی به شاخه‌ای به نام مدرنیسم دینی می‌پردازد که در آخر قرن نوزدهم ایجاد می‌شود. این حرکت، مدرنیسم علمی و دین‌باوری سنتی را رد می‌کند. در آخرین دهه قرن نوزدهم و اولین دهه قرن بیستم، حرکتی در کلیسای کاتولیک به وقوع پیوست که قصد تفسیر سنت‌های کاتولیکی را در پرتو معارف فلسفی، تاریخی و روانشناسی قرن نوزدهمی داشت و همچنین معتقد به آزادی عقیده بود. پیشروان این حرکت، تحت تأثیر محققان غیر کاتولیک، به سیر تکاملی کتاب مقدس باور داشتند و نیز این حقیقت که نویسندگان کتاب عهد عتیق و جدید، تحت تأثیر بافت و متن محیط خود بوده‌اند. این گروه نسبت به تمرکز قدرت در دست پاپ معترض بودند و دیوان‌سالاری کلیسا را رد می‌کردند. در فرانسه این حرکت نشئت‌گرفته از نوشته‌های آلفرد فیرومن لوآسی (Alfred Firmin Loisy)، متکلمی در دستگاه کلیسای کاتولیک، بود که به علت عقایدش در باب قوانین کتاب عهد عتیق، اخراج شده بود. وی باورهایش را در کتاب *مذهب بنی‌اسرائیل* (The Religion of Israel) در سال ۱۹۰۰ منتشر کرد. دو سال بعد نیز کتاب *پژوهش‌هایی در کتاب مقدس* (Studies in the Gospels) را منتشر ساخت که با واکنش تند اسقف اعظم فرانسه روبه‌رو شد. در انگلستان نیز جرج تیرل (George Tyrrell) به پا خواسته بود؛ کشیشی ایرلندی تبار و کاتولیک‌مذهب که به خاطر عقایدش درباره اشتباه‌پذیری پاپ و همچنین انتقاداتش از پاپ، از کلیسا اخراج شد. دید انتقادی وی نسبت به افق وحی و آموزه‌های واتیکان، دیگران، به‌خصوص ادوارد بروی را نیز تحریک می‌کرد. اشخاص دیگری مثل فردریش فون هوگل (Friedrich von Hugel) و ارنستو بوتالیوتی (Ernesto Buonaiuti) و دیگر کاتولیک‌ها نیز در اروپا به دفاع از آراء فیرومن و تیرل پرداختند. رم به تکفیر این افراد آغازید و گروهی را مأمور سانسور و مقابله با مدرنیست‌های دینی کرد و در سال ۱۹۰۸ اظهار داشت که این حرکت را از بین برده است؛ اما در سال ۱۹۱۰ قانونی وضع شد که تمام افراد کلیسای کاتولیک باید قسم‌نامه‌ای را امضا کنند که عقاید

مدرنیسم دینی را رد کند.

۳. اعتقاد به پایان یافتن تحمل فرهنگ و از بین رفتن هسته آن: فرهنگ استحکام خود را از دست داد و ارزش‌هایش رنگ باخت. بنا به قول و. ب. ییتس (W. B. Yeats) در «رجعت ثانی» (The Second Coming): «اشیا به اطراف می‌پراکنند / هسته از نگهداریشان ناتوان / تنها هرج و مرج در گیتی حکم می‌راند».

۴. این فقدان ایمان به هسته اخلاقی، باعث از میان رفتن زمینه‌های هستی‌شناسی و به همین اندازه، بروز جنگی سهمگین میان ارزش‌های سنتی و جریان صنعتی شدن منجر می‌شود. نابودی فرهنگ روستایی و از بین رفتن دیگر نژادها و فرهنگ‌های بومی‌شان بر اثر تولد جامعه‌ای مبتنی بر خواست قدرت، نشانه‌ای دیگر از این فقدان است.

۵. جایگزینی الگوهای جهان‌علی و معلولی، محدود و قابل اندازه‌گیری قرن نوزدهم، با جهانی نامحدود، نسبی و متغیر: به موازات این جایگزینی، تغییری در دیدگاه غایت‌محور و گسترش‌یابنده نیز ایجاد می‌شود که به خودی خود، آن را به دیدگاه ساختاری و انگاره سطح/عمق بدل می‌کند؛ به عبارت دیگر، حرکتی از سطح پیش‌متنی به زیرمتنی صورت می‌گیرد. آینشتاین و نظریه‌اش را می‌توان نمونه بارز این تحول دانست.

۶. تغییر در کانون قضاوت: به این ترتیب که داوری از مفهوم سنتی خود (اجماع، حاکمیت اجتماع و حکمیت بافت و بدنه جامعه)، به داوری فردباورانه و اعتباریافته از شناخت پدیده‌ها تغییر کرد. بعد از این، تحول یافتن معنا و حقیقت در تجربه فردی (فردمحوری) باب شد.

۷. گسترش مطالعات و ایده‌هایی که روی طبیعت و عملکرد فرد تمرکز دارند: شکل‌گیری روان‌شناسی و روان‌درمانی، رشد دموکراسی سیاسی و جنبش‌هایی نظیر امپرسیونیسم (دریافت‌باوری) و کوبیسم در زیبایی‌شناسی، که روی فراگرد ادراک تمرکز دارند.

۸. این کشف که کنه نیروی حاکم و صاحب‌قدرت در ظاهر معلوم نیست و باید شکافته شود: به همین منظور، در حیطه‌های روان‌شناسی،

اقتصاد و سیاست متأثر از اندیشه‌های مارکس، فروید و نیچه جستجو برای دریافت قوانین عملیاتی و ساختارهای پنهان قدرت حاکم آغاز می‌شود.

۹. حرکت به سوی عرفان و نماد، به منزله راه‌هایی برای بازیابی تقدس در ماهیت پدیده‌ها و بازسازی زمینه هستی‌شناسی پایدار: محض نمونه، در این رابطه می‌توان از این موارد یاد کرد: و. ب. بیتس و گسترش افکار نمادین، کارل گوستاو یونگ و سرنمون (archetype) جهانی، د. ه. لارنس و تصورش از راز خلاقه و دانش تبارشناسی، مادام بلاواتسکی و جمعیت طلوع طلایی، عرفان اوندرهیل، کشفیات اوتو از طبیعت مقدس.

۱۰. انحطاط (نسل‌ها) (degeneration): این بحث نخست در کتابی از لمنت (Lament) مطرح گردید. وی در این کتاب به اثرات منفی مهاجرت به شهرها اشاره کرد. از آنجایی که تأثیرات محیطی چنین امری زیاد بود، قطعاً روی کارکرد فیزیولوژیکی بدن هم مؤثر می‌افتاد. افزایش بی‌سابقه رشد جمعیت، مسئولان جوامع اروپایی را نگران می‌ساخت. با اینکه بروز جنگ بوئرها (Boers) در آفریقا باعث تحت‌الشعاع قرار گرفتن این مهم شد، بار دیگر در سال ۱۸۹۵، با انتشار کتاب مکس نورد به نام اصلاح‌نژادی، مسئله جمعیت انسانی مطرح شد. وی در این کتاب هنرمندان را مورد خطاب قرار داد و به خاطر اعتماد بیش از حدشان به علوم تجربی، به‌خصوص زیست‌شناسی، آنها را سرزنش کرد. این را می‌توان در آثاری چون *ماشین زمان*، از ه. ج. ولز و *دراکولا*، از برام استوکر (Bram Stoker) مشاهده کرد.

برخی از مشخصه‌های ادبیات مدرنیستی

مهم‌ترین مشخصه‌های ادبیات مدرنیستی را بدین ترتیب می‌توان طبقه‌بندی می‌توان کرد:

۱. چشم‌اندازباوری (perspectivism): معنایابی از دیدگاه فرد و کاربرد روایان درگیر در کنش داستانی، به طوری که راوی از دیدگاهی شخصی و خاص (در برابر دانای کل یا عینی) به ماجرا نگاه می‌کند؛ کاربرد صداها (voices)، تضادها و اختلافات منظری چندگانه؛ غیاب متعاقب راوی دانای کل، به‌خصوص به منزله سخنگوی نویسنده. به‌قول جیمز جویس: «نویسنده خود را از صحنه کنار کشیده و ناخن‌هایش را سوهان می‌زند».

۲. امپرسیونیسم (دریافت‌باوری): تأکید بر فراگرد ادراک و دریافت؛ کاربرد ابزارهای متنوع صوری، زبانی، بازنمودی برای نمود هرچه ملموس‌تر بافتار (texture)، فراگرد و یا ساختار دریافت و ادراک. دریافت‌باوری در ادبیات با کارهای والتر پیتر (Walter Pater) و هنری جیمز (Henry James) آغاز شد و با آثار نویسندگان دیگری چون ویرجینیا وولف و جیمز جویس کمال یافت. تک‌گویی درونی (interior monologue)، یکی از مشخصه‌های این دریافت‌باوری است.

در مطالعات تاریخ ادبیات، مدرنیسم به دنبال دریافت‌باوری می‌آید.

این جنبش‌های ادبی هم خود از اطمینان رئالیسم (واقع‌باوری) نسبت به زیبایی‌شناسی خودش ناشی می‌شود. این اطمینان کاذب واقع‌باوری، بحرانی را برای این مکتب باعث شد که با ظهور سبک‌های جدید روایت و پیچیدگی‌شان، برجسته گردید.

با ظهور عکاسی، این بحران به نقاشی هم راه یافت. نگاه تک‌بعدی‌ای که با ایجاد تاریخ‌خانه عکاسی در دوره رنسانس پا به عرصه ظهور گذاشته بود و همین طور اعتقاد به قدرت دانای کل در القای مفاهیم علمی زمان، این بحران را عمومیت بخشید. البته ناگفته نماند که این وقایع به دید تک‌بعدی هنرمند و نمایش کشمکش درونی‌اش منجر شد.

۳. ارائه بازساختی از ادبیات و تجربه واقعیت: هنر همیشه در پی محاکات (mimesis) یا بازنمود واقعیت است. آنچه تغییر می‌کند، فهم ما از عناصر سازنده واقعیت است و اینکه چگونه می‌توان واقعیت را به نحو احسن بازنمود، به طوری که با بیشترین وفاداری و کمال به ذهن و حواس القا شود. مشخصه‌های متمایزکننده ادبیات مدرنیستی در این راستا عبارتند از: گسستن از نمود متوالی، رو به رشد و علی و معلولی واقعیت عمل واقع‌باور و حرکت به سوی نمود تجربه به‌مثابه عملی چندلایه، تلمیح‌آمیز و ایستا؛ کاربرد فروپاشی (fragmentation) و همبرچینی (juxtaposition)، بن‌مایه (motif)، نماد و تلمیح در راستای همین اهداف.

۴. زین پس، زبان را «شفاف» (transparent) به شمار نمی‌آورند؛ چیزی که اگر آن را درست به کار بگیریم، به ما اجازه می‌دهد تا از میان واقعیت را نظاره کنیم. به بیان دقیق‌تر، زبان به منزله جایگاه پیچیده و چندبُعدی واقعی‌سازی ماست؛ زبان متراکم است و معانی متکثر و نیروهای تضمینی آن برای حس مبهم، پیچیده و مشکل‌یافت

مطالعه گسترده ملت‌ها و فرهنگ‌های مستعمره توسط پژوهندگان اروپایی و انتشار نتایج این پژوهش‌ها در محافل علمی اروپا، باعث تمایل اروپاییان به فرهنگ‌های بیگانه شد. این تمایل، در ادبیات نیز بازتاب پیدا کرد؛ به طوری که در کارهای ادبی دوره مدرنیسم می‌توان ردپای اندیشه‌هایی چون بوداییسم و حتی ثنویت ایران باستان را مشاهده کرد

مطالعه گسترده ملت‌ها و فرهنگ‌های مستعمره توسط پژوهندگان اروپایی و انتشار نتایج این پژوهش‌ها در محافل علمی اروپا، باعث تمایل اروپاییان به فرهنگ‌های بیگانه شد. این تمایل، در ادبیات نیز بازتاب پیدا کرد؛ به طوری که در کارهای ادبی دوره مدرنیسم می‌توان ردپای اندیشه‌هایی چون بوداییسم و حتی ثنویت ایران باستان را مشاهده کرد

سمبولیسم (نمادباوری) به عنوان مکتبی ادبی، به سه مرحله از مراحل پدیدایی مدرنیسم ادبی مرتبط می‌گردد: نخست، حرکتی هنری که در پانزده سالِ آخرِ سدهٔ نوزدهم در فرانسه ایجاد شد؛ دوم، منابع شعر فرانسه که در ۱۸۵۰ ظهور کرد، و سوم، تأثیری که این دو بر ادبیات اروپا و آمریکا در نیمهٔ اول قرن بیستم داشتند

سمبولیسم (نمادباوری)، به عنوان مکتبی ادبی، به سه مرحله از مراحل پدیدایی مدرنیسم ادبی مرتبط می‌گردد: نخست، حرکتی هنری که در پانزده سالِ آخرِ سدهٔ نوزدهم در فرانسه ایجاد شد؛ دوم، منابع شعر فرانسه که در ۱۸۵۰ ظهور کرد، و سوم، تأثیری که این دو بر ادبیات اروپا و آمریکا در نیمهٔ اول قرن بیستم داشتند

و به صورت نمادین یا استعاری، در برابر میان‌کشی (interaction) رماتیسم، با نیروهای متعالی‌ای که در جهان برون عمل می‌کنند و بازنمودهای واقع‌باور جهان برون به مثابه جایگاه مادی، تاریخی و پیوسته تجربه، ساختار می‌یابد. دیوید لاج (David Lodge) در کتاب شیوه‌های نویسندگی مدرن (*Modes of Modern Writing*) بر این است که شیوه واقع‌باور داستان‌نویسی، مبتنی بر قطب مجاز (metonymy) یا همنشینی (contiguity)، و شیوهٔ مدرنیستی، مبتنی بر قطب استعاره (metaphor) یا جانشینی (substitution) است.

سمبولیسم (نمادباوری)، به عنوان مکتبی ادبی، به سه مرحله از مراحل پدیدایی مدرنیسم ادبی مرتبط می‌گردد: نخست، حرکتی هنری که در پانزده سالِ آخرِ سدهٔ نوزدهم در فرانسه ایجاد شد؛ دوم، منابع شعر فرانسه که در ۱۸۵۰ ظهور کرد، و سوم، تأثیری که این دو بر ادبیات اروپا و آمریکا در نیمهٔ اول قرن بیستم داشتند. درکل، سمبولیسم چهار شاعر اثرگذار دارد: شارل بودلر (Charles Baudelaire)، استفان مالارمه (Stéphane Mallarmé)، پل ورلن (Paul Verlaine) و آرتور رمبو (Arthur Rimbaud). این چهار نفر منبع اصلی تمام کسانی بودند که خارج از فرانسه به گسترش سمبولیسم کمک کردند. هریک از این چهار نفر، با روح خلاق خویش سنت‌های شعر فرانسه را از قرن شانزدهم به موازات سنت‌های رماتیسم آلمان، انگلستان و آمریکا جمع‌آوری نمودند. در کنار ساخت نوع جدیدی از زیبایی‌شناسی، سمبولیسم، ترم مناسبی است که کارهای این چهار نفر را با رجوع به محتوای شعر و انتخاب زبان شعر مشخص می‌کند.

نماد (سمبل) به عنصری ارتباط‌دهنده میان ادبیات مدرن و اشعار

ما از واقعیت‌سازی فرهنگی ضروری است.

۵- آزمایش در «فرم» برای نمود متفاوت و دوباره ساختار، ارتباطات و تجربهٔ زندگی، و نیز برای آفرینش برداشتی از هنر به منزلهٔ چیزی مصنوعی و متفاوت از واقعیت روزمره (مدرنیست‌ها هنر متعالی را، در برابر هنر عامه‌پسند، می‌دانند). در آثار هنرمندان این دوره پیچیدگی زیاد و به نوعی نیاز فراوان به تفکر دیده می‌شود که این آثار را از بخش دیگری از مکتوبات با عنوان «عامه‌پسند» (popular) جدا می‌سازد. پس از رنسانس و رواج متون منتور، تمایل به این نوع از ادبیات هم افزایش یافت. متون ادبی و مقالات، هرچه ساده‌تر و در نتیجه عوام‌پسندانه‌تر بودند، خریدار بیشتری هم داشتند. در عصر مدرنیسم ادبی، با گسترش رهیافت‌های درونی و روان‌شناسی به روایت (مثل جریان سیال ذهن)، آثار این دوره هویتی جدا یافتند.

۶- فشرده‌سازی (tightening) فرم از طریق تأکید بر انسجام (cohesion)، پیوستگی (coherence) و عمق در ساختار اثر هنری و تجربه: این امر تا حدودی از طریق کاربرد ابزار گوناگونی نظیر بُنمایه، هم‌برجینی، قراین (parallels) قابل‌توجه، صدهای مختلف، تغییر (shift) و همپوشانی (overlay) در زمان، مکان و چشم‌انداز صورت می‌گیرد.

۷. (باز)نمود واقعیت (روان‌شناسی) درونی که جریان تجربه را از طریق ابزاری مثل جریان سیال ذهن در بر می‌گیرد. یکی از وجوه تمایز ادبیات داستانی مدرن، نوع روایت پیچیده و تغییرپذیر آن است. از این رو، رمان مدرنیستی از نوع سنتی روایت، در تبعیت از زمان و توجه به مرجع تاریخی می‌پرهیزد و با این کار باعث پیدایش و زایش در روایت می‌شود. شعوری متعالی و آگاهی‌ای زیبایی‌شناسی در هنرمند مدرنیست موجود است؛ کسی که در بزم عظیم واقعیت بدون سیستم (unsystematic)، در مقابل نظم سیستمانه و کارکردی قرار دارد.

۸. کاربرد رویکردهای ساختاری به تجربه، نظیر روانکاوی، اسطوره‌شناسی و درک و فهم نمادین واقعیت: با انتشار آثار فروید در ابتدای قرن بیستم، مطالعهٔ روان بشر به طریق علمی، جای خود را میان صاحب‌نظران پیدا کرد؛ هرچند پیش از فروید هم برخی از رویکردها به بخشی از درونیات انسان وجود داشت. ما بحث روانکاوی و هرآنچه که زیر این درآیند قرار می‌گیرد را مرهون فروید هستیم. تقسیم‌بندی‌های او مبنی بر ضمیر خودآگاه (conscious) و ناخودآگاه (unconscious) و توجه او به ناخودآگاه انسان، علم روانکاوی را پایه گذاشت. متقابلاً، وی ناخودآگاه را نیز به نهاد (id)، من (ego) و اَبَرمن (superego) بخش کرد و هریک را جداگانه تعریف نمود. پس از استحکامی که فروید به نظریات خود بخشید، شاگردان وی نیز به بسط میراث فروید پرداختند. مطالعات یونگ در زمینهٔ اسطوره‌ها و دین و همچنین نظریات ژاک لکان (Jacques Lacan) در باب زبان، به این استحکام استقرار بخشید.

۹. کاربرد منظرهٔ درونی یا نمادین: جهان به درون منتقل می‌شود

رمانتیک تبدیل شد؛ به طوری که هردو به حالتی خیالی از تصویر، یعنی چیزی که چشم می‌بیند، بستگی دارند. چنین رویکردی به نماد در ادبیات قرن نوزدهم، با افزایش تمایل به منبع تصویری، مورد توجه قرار گرفت. نماد در اشعار رمانتیک از منبعی جدا افتاده سرچشمه می‌گیرد؛ به این معنا که چیزی یا محلی فراتر از حقیقت مادی وجود دارد. با این حال، خود شعر رمانتیک از فراحقیقتی که صحبتش را می‌کند، واضح‌تر می‌نماید.

برخلاف رمانتیک‌ها که ارزش نمادین را تنها متعلق به اشیاء متعالی می‌دانستند، بودلر هر چیزی را دارای ارزش نمادین می‌داند. افکار بودلر گاهی به افکار نوافلاطونی نزدیک است؛ تفکری که در آن، جهان مادی صورتی از جهان ایدئال است. اکثر اشعار بودلر نشان می‌دهند که چگونه زبان شعر در بساختن ارزش نمادین عمل می‌کند و همین طور نمایش‌دهنده چگونگی به کارگیری نماد توسط خود شعر است.

مالارمه نیز مانند بودلر، نماینده نمادباوران بود و از سوی بودلر به عنوان نسل بعد از خودش تحسین می‌شد. مالارمه بوطیقای را بنیان نهاد که کارکرد زبان ادبی را به چالش کشید و ارتباط شعر با صورت دیداری زبان را ادامه داد. از این رهگذر، وی با مجلات ادبی طرفدار واقع‌باوری به مباحثه پرداخت.

پل ورنل، برخلاف بودلر، به ارتباط میان جهان ایدئال نوافلاطونی و دنیای مادی نپرداخت؛ بلکه از راه نماد به رابطه میان جهان درون و جهان برون نگریست که ادامه‌دهنده راه رمانتیک‌ها بود. در زبان آرتور رمبو نیز شعر به توصیف صورت دیداری نماد می‌پردازد؛ به طوری که اشعار او الهام‌بخش سوررئالیست‌ها (فراواقع‌باوران) بود.

۱۰. زمان نیز به درون منتقل می‌شود: زمان به جای زمان تاریخی واقع‌باوران، به زمان روان‌شناسی (زمانی که از درون تجربه می‌شود) یا زمان نمادین (زمان یا میزان‌های زمانی به منزله نماد یا واقعیتی نمادین، در برابر تاریخی) مبدل می‌گردد. افزون بر این، زمان به طریقی پیچیده‌تر، از طریق پس‌نگری (flashback)، پیش‌نگری (flashforward)، همبرچینی وقایع زمان‌های گوناگون و غیره، به عنوان ابزاری ساختاردهنده به کار گرفته می‌شود.

۱۱. روی آوردن به پایان‌های باز (open endings) یا مبهم، که مجدداً به منزله روشی گویاتر برای نمود واقعیت به شمار می‌آید، در برابر پایان‌های بسته (closed endings)، که مسائل در آن حل می‌شوند.

۱۲. جست‌وجو برای زمینه نمادین، هستی‌شناسی یا معرفت‌شناسی (epistemological) واقعیت، به‌ویژه از طریق ابزار تجلی (epiphany) (جویس)، درون‌منظر (inscape) (جرالد منلی هاپکینز)، لحظه وجود (moment of being) (وولف)، جتسزایت (jetztzeit) (والتر بنیامین). جمله این ترم‌ها دال بر لحظه‌ای هستند که در آن، واقعیت پوشیده، تحت ظاهر زمینه آشکار می‌شود. این امر به اقدام جهت فشرده‌سازی فرم، درون‌رانی تجربه و بررسی جنبه‌های

ساختاری تجربه نیز مرتبط است.

۱۳. ظهور درون‌مایه‌های نوعی متنوع؛ از جمله پرسش درباره واقعیت خود تجربه، جست‌وجو برای زمینه‌ای از معنا در جهانی بدون خدا، سنجش ارزش‌های سنتی فرهنگ، فقدان معنا و امید داشتن به جهان مدرن، و بررسی اینکه چگونه با این فقدان می‌توان روبه‌رو شد.

پی‌نوشت

* کارشناس زبان و ادبیات انگلیسی.

** کارشناس زبان و ادبیات انگلیسی.

۱. شالوده نوشته حاضر برگرفته از دو درس‌گفتار از دکتر جان لای (John Lye)، دانشیار ادبیات انگلیسی در دانشگاه براک (Brock University) (واقع در ایالت تگزاس)، است که در قسمت منابع به آنها اشاره شده است.

کتابنامه

Abrams, M. H. & Geoffrey G. Harpham, 2005. *A Glossary of Literary Terms*. 8th ed. Boston: Thomson Wadsworth.

Grant, Allen. *Falling in Love*. London: Smith, Elder, & Co., 1889.

A Concise Companion to Modernism, p. 6.

- Bradshaw, David and Kevin J. H. Dettmar (eds), 2006. *A Companion to Modernist Literature and Culture*. Malden & Oxford: Blackwell Publishers

- Bradshaw, David (ed), 2003 *A Concise Companion to Modernism*. Malden & Oxford: Blackwell Publishers.

- Childs, Peter, 2001. *Modernism*. London & New York: Routledge.

- Faulkner, Peter, 1993. *Modernism*. London & New York: Routledge.

- Foucault, Michel. *The Foucault Reader*, 1984. ed. Paul Rabinow. New York: Pantheon Books.

- Lye, John. *Some Attributes of Modernist Literature*. <<http://www.brocku.ca/english/courses/2F55/modernism.php>> (10/29/2008)

- Lye, John. *Some Cultural Forces Driving Literary Modernism*. <<http://www.brocku.ca/english/courses/2F55/forces.php>> (10/29/2008)

- "Modernism." Encyclopædia Britannica. Encyclopædia Britannica 2007 Ultimate Reference Suite. Chicago: Encyclopædia Britannica, 2008.

- Yeganeh, Farah. *Literary Schools: A Reader*. Tehran: Rahnama Press, 2006.